**اصول، جلسه 101: 03/03/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

خب ما از امروز بحث‌های تنبیهاتی که مرحوم آخوند در کفایه مطرح کردند را مطرح می‌کنیم. ما ترتیب بحث را به ترتیب کفایه دنبال می‌کنیم ولی خب به مطالب مرحوم شهید صدر توجه خاص داریم. ولی ترتیب، ترتیب کفایه خواهد بود. هر چند بالأخره یک نوع ابتکاراتی شهید صدر در نحوة تنظیم مباحث دارد، ولی من ترجیح دادم که باز با همان ترتیب کفایه پیش برویم و از مطالب شهید صدر در ضمن بحث از مطالب کفایه بهره‌مند بشویم.

تنبیه اوّل این هست که «إنه‏ يعتبر في‏ الاستصحاب‏ فعليّة الشك و اليقين فلا استصحاب مع الغفلة لعدم الشك فعلا و لو فرض أنه يشك لو التفت ضرورة أنّ الاستصحاب وظيفة الشاك، و لا شك مع الغفلة أصلا، فيحكم بصحة صلاة من أحدث ثم غفل‏ و صلّى ثم شك في أنه تطهّر قبل الصلاة، لقاعدة الفراغ، بخلاف من ألتفت قبلها و شك ثم غفل و صلّى، فيحكم بفساد صلاته فيما إذا قطع بعدم تطهيره بعد الشك، لكونه محدثا قبلها بحكم الاستصحاب، مع القطع بعدم رفع حدثه الاستصحابي.»

خب بحث این هست که ایشان مرحوم آخوند می‌فرمایند که در استصحاب یقین و شک خب معتبر هست، دو رکن استصحاب یقین و شک است. این یقین و شکی که در استصحاب هست باید فعلی باشد. یقین و شک تقدیری به درد نمی‌خورد. جایی که شخص غفلت دارد استصحاب جاری نیست، چون شک فعلی ندارد، هرچند اگر ملتفت می‌شد شک فعلی هم پیدا می‌کرد.

خب ایشان می‌فرماید دلیل این مطلب این هست، «ضرورة أنّ الاستصحاب وظيفة الشاك» استصحاب وظیفة شاک است.

ایشان توضیح نداده چرا استصحاب وظیفة شاک هست. مرحوم آقای صدر دو تا وجه ذکر می‌کند، یک وجه ثبوتی، یک وجه اثباتی. وجه اثباتی را به مرحوم آخوند نسبت می‌دهد. در عبارت کفایه خیلی واضح نیست که ایشان وجه اثباتی را می‌خواهد اینجا ذکر کند. و این تعبیر، «ضرورة أنّ الاستصحاب وظيفة الشاك، و لا شك مع الغفلة أصلا» این‌که چرا استصحاب وظیفة شاک است، آیا به جهت ظهور ادله است یا چی است، اینجا تعبیری، تعبیر روشنی اینجا نیست. یا این‌که اصلاً استصحاب به دلیل این‌که اصل عملی هست و اصل عملی موضوعش شک است و وظیفة شاک هست، این به خاطر مشکل ثبوتی است در جایی که شک نداریم، در جریان استصحاب، اینها را به هر حال عبارت کفایه خیلی روشن نیست که به کدام یک از دو وجهی که شهید صدر اشاره می‌فرمایند ناظر است، واضح نیست. به هر حال مرحوم آخوند می‌فرمایند جایی که شخصی غفلت داشته باشد چون شک ندارد، استصحاب هم وظیفة شاک است، استصحاب جاری نمی‌شود. بنابراین اگر کسی محدث باشد، بعد غافل باشد. و غافل باشد، غفلت کند و نماز بخواند. بعد از نماز شک کند که آیا قبل از نماز تطهر کرده یا تطهر نکرده، ایشان می‌فرماید که اینجا قاعدة فراغ جاری می‌شود، چون بعد از نماز اگر شخصی شک بکند که نمازش را واجداً للشرائط انجام داده یا انجام نداده قاعدة فراغ حکم می‌کند آن نمازش واجد شرایط بوده. ولی اگر کسی قبل از نماز ملتفت بشود، و شک کند، بعد غفلت حاصل کند و نماز بخواند، این حکم به فساد نمازش می‌شود. در جایی که قطع پیدا بکند که بعد از شک دیگر تطهیر نکرده. چرا؟ ایشان می‌فرمایند که چون استصحابی که قبل از نماز داشته، این استصحاب اقتضاء می‌کند که این شخص خودش را محدث در نظر بگیرد، و آن شخص هم قطع دارد که حدث استصحابی‌اش را رفع نکرده، بنابراین اینجا نمی‌توانیم حکم به صحت نمازش بکنیم. بعد مرحوم آخوند می‌فرماید خب شما بفرمایید که استصحاب در هنگام غفلت جاری نمی‌شود. عیب ندارد، ولی استصحاب بعد از نمازی که التفات پیدا کرده نسبت به حال صلاة جاری کند. بگوید این آقا بعد از نماز شک دارد که در حال صلوة مُحْدِث بوده است یا مُحْدِث نبوده است، می‌گوید قبل از صلاة که محدث بودم، نمی‌دانم که در حین صلاة هم مُحْدِث بوده‌ام یا مُحْدِث نبوده‌ام. استصحاب بقای حدث در حین صلاة را می‌کند. زمان اجرای استصحاب بعد از صلاة است. ولی نسبت به حدث حین الصلاة استصحاب می‌کند. مرحوم آخوند می‌فرماید درست است که استصحاب یک همچین اقتضایی دارد. ولی اینجا یک قاعده‌ای مقدم بر استصحاب هست، آن قاعدة فراغ هست. قاعدة فراغی نسبت به استصحابی که بعد از عمل بخواهد جاری بشود آن مقدم هست. حالا وجه تقدیم قاعدة فراغ بر استصحاب را ایشان در مقام بیان این نیستند. تحقیق در مورد قاعدة فراغ این است که قاعدة فراغ مخصص استصحاب هست. چون نوعاً در مورد قاعدة فراغ استصحاب مخالفی وجود دارد و اصلاً نوعاً قاعدة فراغ می‌خواهد جلوی آن استصحاب را بگیرد ولو استصحاب عدم تحقق مکلف به علی الوجه الصحیح، که این استصحاب اگر قاعدة فراغ نباشد اقتضاء می‌کند که شخص نمازش را به نحو صحیح انجام نداده. قاعدة فراغ می‌خواهد جلوی این استصحاب را بگیرد. اصلاً قاعدة فراغ برای به طور متعارف می‌خواهد جلوی استصحاب را بگیرد. بنابراین قاعدة فراغ مقدم است. حالا این بحث تقدیم قاعدة فراغ بر استصحاب را مرحوم آخوند اینجا در مقام بیانش نیست. به هر حال قاعدة فراغ بر استصحاب جاری در عمل بعد الفراغ مقدم هست و با وجود قاعدة فراغ استصحاب جریان ندارد.

خب اینجا یک نکته‌ای را عرض بکنم آن این است که ببینید این‌که مرحوم آخوند می‌فرماید در صورتی که کسی که من احدث ثم غفل و صلّی، اینجا خب استصحاب جاری نمی‌شود. این شخصی که التفات پیدا کند قبل از نماز و شک کند، سپس غفلت کند و نماز بخواند اینجا خب در زمانی که التفات پیدا می‌کند و شک می‌کند استصحاب بقای حدث در حقش جاری می‌شود. حالا بعداً که غفلت برایش عارض می‌شود و نماز می‌خواند آیا استصحاب در آن حین غفلت بعدی جاری می‌شود؟ یا جاری نمی‌شود؟ مشکل چی است؟ یک قدری عبارت مرحوم آخوند ابهام دارد که «لكونه محدثا قبلها بحكم الاستصحاب، مع القطع بعدم رفع حدثه الاستصحابي.» این موهم این هست که آن زمانی که بعد از شک غفلت حاصل شده باشد در آن زمان غفلت بعدی هم استصحاب جریان دارد. شهید صدر یک تعبیری دارد، می‌گوید شخصی که شک برایش عارض بشود بعد نسبت به این شک غفلت عارض بشود، شک در اعماق وجودش وجود دارد. و چون شک در اعماق وجودش وجود دارد، و این شک، شک فعلی است، ولی شک فعلی هست که در اعماق وجود هست، شک تقدیری نیست. شک تقدیری آن جایی هست که اصلاً هیچ ملتفت نشود و این شک تقدیری حاصل بشود. ولی از عبارت مرحوم آخوند معلوم نیست، عرض کردم موهم به دلیل این‌که معلوم نیست که مرحوم آخوند بخواهد اینجوری بحث را دنبال کند. بلکه ممکن است بگوید که همین که در زمان التفات استصحاب جاری بوده، همین مقدار کافی هست برای این‌که قاعدة فراغ جاری نشود. قاعدة فراغ در جایی هست که قبل از عمل یک اصل شرعی که مقتضی فساد عمل باشد نداشته باشیم. ولو در زمان متصل به عمل همچین اصلی جاری نشود. همین مقدار که قبل از عمل ولو با فاصله از عمل یک اصل شرعی مبطلة عمل داشته باشیم کفایت می‌کند برای این‌که قاعدة فراغ جاری نشود و این را یک استظهاری از ادلة فراغ ممکن است بگوییم. می‌گوییم ادلة فراغ در جایی هست که اصل مُلزِم قبل از نماز نیامده باشد. اما در جایی که اصل ملزم قبل از فراغ آمده باشد این ادلة قاعدة فراغ این مورد را شامل نمی‌شود. ممکن است مرحوم آخوند مرادشان این باشد. این یک نکته.

مرحوم آخوند یک نکتة دیگری که اینجا می‌خواهم عرض بکنم آن این است که مرحوم آخوند در این مثال‌ها بحث را می‌گویند چون فعلاً شک ندارد استصحاب جاری نمی‌شود. ولی به نظر می‌رسد که اینجاها در این مثال‌هایی که هست قطعش هم فعلی نیست. چون شخصی که ممکن است ما اینجوری تعبیر بکنیم که بگوییم اینجا قطعش فعلی نیست، بنابراین مشکل فقط، مشکل شک تقدیری نیست. مشکل این هست که قطع چون شخصی که التفات نداشته باشد، این مثالی که من احدث ثم غَفَل این غفلت که حاصل بشود اینجور به‌طور متعارف اگر شخصی نسبت به آن حدث سابقش التفات پیدا کند نسبت به این‌که آن حدث سابق باقی هست یا باقی هم نیست، التفات پیدا می‌کند و شک می‌کند. این که متعارفاً اینجوری است که بین التفات به حدث در زمان سابق و التفات به حدث در زمان لاحق که ملازمه با شک هست یک نوع تلازمی وجود دارد. بنابراین شخصی که غفلت کرده اصلاً غفلت کرده از این‌که سابقاً حدث داشته. بنابراین آن یقین سابقش هم حالت غفلت برایش عارض شده. که حالا اگر ی موقعی شما این بیان مرحوم آقای صدر ر قبول بکنیم که جایی که شخص غفلت داشته باشد این غفلت می‌تواند با یقین بالفعل هم جمع بشود به اعتبار این‌که در اعماق وجود یک همچین یقینی وجود داشته باشد، ممکن است یک جوری این کلام مرحوم آخوند را توجیه کنیم که من احدث ثم غَفَل یعنی کسی که مُحْدِث هست و به این حدثش هم یقین دارد، بنابراین آن غفلتی که عارض شده، آن غفلتی هست که با یقین بالفعل همراه هست. چون یقینی که حادث می‌شود اگر غفلت برایش عارض بشود آن غفلت را بگوییم که منافات با فعلیت و یقین ندارد. اینجوری عبارت را بخواهیم معنا کنیم.

ولی من تصور می‌کنم این‌که مرحوم آخوند را شک اینجا مانور داده‌اند به دلیل این‌که آن فعلیت الیقین یک ان قلت‌هایی در تنبیه بعدی دارد که آیا در واقع موضوع یقین خود یقین سابق هست به حدوث است. حدوث، این را در واقع. در وجه دوم ایشان. تنبیه دوم متمایل به. یعنی به این مطلب، این مطلب را اختیار می‌کنند آن چیزی که رکن استصحاب هست حدوث به ثبوت سابق است. نه یقین به ثبوت سابق. بنابراین اینجا صلاة من احدث را هم ممکن است بگوییم چون حدوث سابق وجود دارد، یا همان در مثال دوم من التفت قبلها و شک ثم غفل در اینجاها هم چون در واقع مشکلة ما در هر دو مثال هم صلاة من احدث ثم غفل هم من التفت قبلها و شک، مشکل مشکل یقین ممکن است نباشد. چون یقین رکنیت ندارد، آن حدوث سابق رکنیت دارد و این حدوث سابق هم اینجا موجود هست. بنابراین مشکلی از این جهت نیست. خب من تصور می‌کنم که اگر ما بحث را، بحث استظهاری در نظر بگیریم، به نظر می‌رسد که از جهت استظهاری بحث خیلی، این بحثی که شهید مطرح می‌فرمایند که یقین و شک در جایی که یقین و شک در اعماق نفس باشد ولو انسان بهش التفات نداشته باشد، این هم یقین و شک صدق می‌کند،‌ این بحث چندان در بحث ما نحن فیه مؤثر نیست. بلکه یک نکته‌ای که هست ممکن است ما بگوییم شرط التفات به یقین و التفات به شک است. حالا شما می‌گویید که آن یقینی که در اعماق نفس وجود دارد یا شکی که در اعماق نفس وجود دارد عرفاً بهش یقین و عرفاً بهش شک می‌گویند خیلی مهم نیست. مهم این است که آن چیزی که استصحاب برای کسی است که ملتفت به موضوع باشد. برای کسی که نسبت به موضوع اصلاً غافل باشد آن استصحاب جاری نمی‌شود و این یک قانون کلی در مورد احکام تکلیفیه است. فرض کنید که ما اگر بگوییم که شما از خمر اجتناب کن، این اجتناب از خمر برای کسی که اصلاً که از خمریت خمر غفلت دارد این نمی‌تواند تحریک بشود. کسی نسبت به یک موضوع می‌تواند تحریک بشود که به آن موضوع التفات داشته باشد. ما این بحث را در جای خودش حاج آقا مطرح فرمودند که تکلیف در حق غافلین نسبت به حقوق تکلیف فعلی نیست و مشکلی هم از جهت این‌که خطاب اختصاص داشته باشد به عالمین از آن جهت نیست، آن بحث اختصاص خطاب به عالمین را ایشان پاسخ می‌دهند و مشکل دور و امثال اینهایی که بعضی‌ها در این مسائل مدعی هستند می‌فرمایند مشکلی نیست، بلکه عقلاً خطاب برای تحریک است. خطاب برای تحریک هست و کسی که غافل هست از موضوع این صلاحیت تحریک ندارد، صلاحیت محرکیت و تحرّک ندارد، وقتی صلاحیت نداشت تکلیف در حق او جاری نیست. لا تنقض الیقین بالشک را هم ظاهرش یک حکم تکلیفی است. یعنی ای کسی که یقین داری، این یقینت را با شک از بین نبر. این ظاهرش این هست که می‌خواهد بگوید که شما باید احکام یقین را در ظرف شک بار کنی. این مال کسی هست که نسبت به این یقینش التفات داشته باشد. نسبت به این شکش هم التفات داشته باشد. حالا در مورد آن یقین این‌که آیا خود آن یقین سابق هست یا حدوث سابق هست، حالا بحث می‌کنیم. این هم یک بحث مستقلی دارد که مرحوم آخوند مطرح کرده، ما هم بهش خواهیم پرداخت. ولی در مورد شک دیگر این روشن هست که نسبت به آن شک باید التفات باشد. مجرد شکی که در واقع وجود داشته باشد ولی شخص رویش التفات نداشته باشد، آن کافی نیست. حالا این را در کلام شهید صدر ما می‌رسیم در موردش بیشتر صحبت می‌کنیم و بحث را بازتر می‌کنیم. البته می‌گویم ما اگر در بحث تنبیه ثانی که آیا رکن استصحاب یقین هست یا رکن استصحاب حدوث هست، آن گفتیم که رکن استصحاب یقین هست باز اینجا مطرح می‌کنیم آن یقینی رکن استصحاب هست که ملتفتُ الیه باشد، نه یقینی که بدون التفات باشد. و حدوث سابق هم همینجور است. حدوث سابق هم باید ملتفت الیه باشد. آن یک نکتة دیگری هست که بحث التفات به موضوع حکم اگر هم، حالا این را روی بحثی که در مورد کلام شهید صدر در بحث بعدی هست این را خواهیم آورد که به اصطلاح آیا التفات به موضوع چقدر اینجاها نقش دارد، آن بحث را آنجا تکمیل می‌کنیم. خب این یک توضیحاتی در مورد کلام مرحوم آخوند.

حالا بیاییم به فرمایشاتی که مرحوم آقای صدر در این بحث مطرح فرمودند بپردازیم، من مباحث را از روی بحوث آقای هاشمی مطالعه کردم، بحث را از آنجا شروع می‌کنیم، حالا بعداً بحث آقای حائری را نگاه می‌کنم اگر نکتة تازه‌ای در بحث آقای حائری بود بعداً عرض خواهم کرد.

مرحوم آقای صدر این بحث را که طرح می‌فرمایند می‌فرمایند که یک بحثی در کلام علماء هست که آیا با شک تقدیری استصحاب جاری می‌شود؟ یا استصحاب جاری نمی‌شود؟ بنابراین ایشان می‌فرماید مشهور گفتند که کفایت نمی‌کند و باید شک به یقین فعلی باشد و آقایان دو تا وجه اینجا ذکر کردند. و یک وجه ثبوتی هست، ایشان می‌فرماید وجه ثبوتی‌اش این هست که استصحاب یک حکم ظاهری هست و احکام ظاهریه ملاکات واقعی ندارند اینها برای مجرد تنجیز و تعزیر از واقع هستند و لذلک اینها متقوم به وصول هستند، جایی که امکان وصول تکلیف نباشد ولو به جهت غفلت و عصیان جعلش لغو است. ایشان می‌فرمایند که ما در جای خودش این مطلب را ذکر کردیم که احکام ظاهریه از جهت جعل و ملاک واقعیت دارند و متقوم به وصول نیستند. بله ملاک احکام حکم ظاهری، ملاک مستقلی نیست و همان ملاکات احکام واقعیه هست و در جایی که بین احکام واقعیه در مقام حفظشان، در مقام این‌که ما بخواهیم آن ملاکات واقعی را تحفّظ کنیم، تزاحمی وجود داشته باشد، این که کدام ملاک واقعی بر کدام ملاک واقعی ترجیح داده بشود این حکم ظاهری تعیین کنندة این است که چه ملاک واقعی ترجیح پیدا بکند. این را ما در جای خودش بیان کردیم بنابراین مجرد این‌که ملاک حکم ظاهری ملاک مستقل نیست همان ملاک واقعی است، این اقتضاء نمی‌کند که احکام ظاهری متقوم به وصول باشد و نه احکام ظاهریه می‌تواند در مقام واقع هم وجود داشته باشد و متقوم به وصول هم نباشد. ایشان اینجور بیان می‌فرمایند. خب حالا این یک بیان. خیلی روی این بیان من نمی‌خواهم الآن مانور بدهم و صحبت کنم. بیشتر می‌خواهم روی وجه ثانی که مرحوم آقای صدر ذکر می‌کنند و آن را به مرحوم آخوند نسبت می‌دهند در مورد آن بیشتر صحبت کنم.

وجه دومی که ایشان ذکر می‌کنند آن این هست که ادلة استصحاب ظهور دارد در شکل فعلی، چون تعبیر شده درش به لا تنقض الیقین بالشک، و ظاهر هر عنوانی که در لسان یک دلیلی اخذ می‌شود این است که به نحو وجود فعلی‌اش اخذ شده.

تعبیر این است.

«و ظاهر كل‏ عنوان‏ يؤخذ في لسان جعل على نحو القضية الحقيقية أخذ الوجود الفعلي منه موضوعاً للمجعول» این تعبیر خیلی علی نحو القضیة الحقیقیه شاید خیلی دخالت نداشته باشد در این بحثی که اینجا مطرح می‌کنیم. ایشان می‌گوید به هر حال، ایشان می‌گوید این مطلب که ظهور ادلة استصحاب در فعلیت شک است، معنایش این هست که اگر مشکل ثبوتی هم نباشد، از جهت ثبوتی جریان استصحاب در فرض عدم فعلیت شک معقول باشد، اثباتاً این مشکل دارد. بعد ایشان می‌فرماید که ولی به نظر می‌رسد که، ایشان دو تا اشکال مطرح می‌کنند که اوّلاً و ثانیاً.

اشکال اوّلشان این هست که می‌گویند در مقام اثبات هیچ قصوری نیست چون اطلاق لفظی در بعضی از ادلة استصحاب تام است و صحیحة اوّل زراره لا تنقض الیقین بالشک بل تنقضه یقین آخر وارد شده، این معنایش این هست که ما باید یقین را به یقین آخر نقض کنیم. بنابراین تا وقتی که یقین آخر حاصل نشده ما باید به آن یقین سابق اخذ بکنیم. بنابراین فعلیت شک دخلی در این تعبد ندارد و ما باید آن حکم را تا زمان یقین آخر ادامه بدهیم. ایشان می‌فرماید که بنابراین تمام مواردی که یقین نیست مشمول این دلیل صحیحة اولای زراره می‌شود. و در ما نحن فیه هم یقین به انتقاذ نداریم، بنابراین استصحاب باید بگوییم جاری می‌شود.

همچنین در صحیحة ابن سنان دارد لعلک اعرته ایاه و هو طاهر فلم تستیقن انه نجّسه. این شامل جایی که شک هم انسان بکند شامل می‌شود.

یا در قاعدة حلّ و طهارت اینها می‌گوید که این شیء حلال هست حتی تعرف انه حرام. تا وقتی که معرفت به حلیت، جایی که غفلت داریم خب ما معرفت به حرمتش نداریم، پس بنابراین باید حکم به حلیت بکنیم. البته این قاعدة حلّ و طهارت مبنی بر این هست که ما این قاعده را شامل از این روایات استصحاب را هم بگوییم استفاده می‌شود، ولی اگر ما گفتیم که اینها ازشان استصحاب استفاده نمی‌شود که خب این ادله را نمی‌شود ازش استدلال کرد. خب این بیان مرحوم شهید صدر.

ولی به نظر می‌رسد که هیچ یک از این بیانات ایشان تام نیست. اوّلاً لا تنقض الیقین بالشک بل تنقضه یقین آخر این‌که اصلاً صورت، ناظر به صورت غفلت باشد و امثال اینها این درست نیست. چون فرض ما این هست که این، می‌گوید آن کسی که یقین دارد و شک دارد آن یقینش را به شک، نقض نمی‌کند به یقین آخر نقض می‌کند. مفروض در مورد شاک گفته. صورت لا تنقض. البته لا ینقض است. اینجا تنقض تعبیر کرده. لا ینقض المتیقن سابقاً و الشاک لاحقاً لا ینقض آن یقین را با شک. بلکه آن یقینش را با یقین آخر نقض می‌کنند. ضمیری که در ینقض هست، مربوط به کسی هست، من عین عبارت صحیحة اولای زراره را می‌خوانم تا توجه بشود که این مطلب تام نیست. ببینید می‌گوید فان حرّک علی جنبه شیءٌ و لم یعلم به، می‌گوید لا، به اصطلاح. فان حرّک، می‌گوید لا حتی یستیقن انه قد نام حتی یجیء من ذلک امر بیّن و الا فانه علی یقین من وضوئه و لا تنقض تعبیر کرده که غلط است. و لا ینقض الیقین ابداً بالشک و انما ینقضه بیقین آخر. این صورت مسأله جایی هست که این صورت غفلت نیست. صورتی هست که یقین دارد و شک دارد که حرّک عل یجنبه شیء لم یعلم به. این علم به آن پیدا نکرد، بنابراین علم به او پیدا نکرد منشاء می‌شود که شک می‌کند که آیا وضویش باطل شده یا وضویش باطل نشده. این لم یعلم به، اینها مقدمه است برای این‌که بگوید شک دارد، برای این‌که وضویش باطل شده یا وضویش باطل نشده. پس صورت مسأله می‌گوید المتیقن الشاک، شارع تنقض تعبیر کرده عرض کردم اصل روایت ینقض است. می‌گوید المتیقن الشاک لا ینقض الیقین بالشک بل ینقضه بیقین آخر. این اوّلاً. این المتیقن الشاک موضوع است. کسی که غافل هست داخل در موضوع المتیقن الشاک نیست که بگوییم اطلاق دارد. این اوّلاً. ثانیاً ما گفتیم آن مطلبی که در ذیل کلام مرحوم آخوند هم بهش اشاره کردیم که ظاهر لا ینقض الیقین بالشک این هست که یقین باید بالفعل تحقق داشته باشد. به یقین التفات بشود. حالا بحث شک را بگذارید کنار. التفات به یقین باید باشد. در جایی که غفلت حاصل می‌شود التفات به یقین وجود ندارد. ولو حالا آن کلام مرحوم آقای صدر را هم بپذیریم که عرفاً در جایی که غفلت حاصل می‌شود یقین و شک عرفاً عقلاً موجود هست. همین یقینی که در اعماق نفس وجود دارد، همین یقین کافی هست برای این‌که. حالا آنها را هم بپذیریم ظاهر لا ینقض الیقین بالشک همانطور که عرض کردم این ادله در مقام تحریک هست، موضوعاتی که در مقام تحریک هست مربوط به شخص ملتفت به آن موضوع هست، شخصی که غافل از آن موضوع هست این صلاحیت محرکیت ندارد، حکم شامل آنها نیست. بنابراین ما فرضاً شک را هم بگوییم موجود، آن موضوعیت ندارد، به هر حال یقین ملتفتٌ الیه موضوعیت دارد و در این ما نحن فیه یقین ملتفٌ الیه وجود ندارد. این یک.

روایت بعدی، روایت صحیحة ابن سنان هست. «فَإِنَّكَ أَعَرْتَهُ إِيَّاهُ وَ هُوَ طَاهِرٌ وَ لَمْ تَسْتَيْقِنْ أَنَّهُ نَجَّسَهُ»

اوّلاً این روایت را ما دلالتش را بر استصحاب نپذیرفتیم وفاقاً لما افاده حاج آقا. حاج آقا هم اشاره کردند که این ناظر به استصحاب نیست و صحیح نیست و به استصحاب ربطی ندارد. این یک دلیل. بعد این اما. این موضوعی که اینجا هست «سَأَلَ أَبِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ أَنَا حَاضِرٌ أَنِّي أُعِيرُ الذِّمِّيَّ ثَوْبِي وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّهُ يَشْرَبُ الْخَمْرَ»

این می‌گوید که چون تو موقعی که به او اعاره کردی آن طاهر بود و الآن هم یقین به نجاست نداری. این‌که حالا آن. همین مقدار در صحیحة عبد الله بن سنان. همچنین قاعدة حلّ و طهارت هم ما آن تعبیراتش را، آن روایاتش را ازش استفادة استصحاب بحث کردیم که درست نیست، ازش استصحاب استفاده نمی‌شود. بنابراین به نظر می‌رسد که در مقام اثبات اطلاق تام نیست.

حالا ثانیاً ایشان باشد فردا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان